

درس اول

پروردگارا

پروردگارا ، اعضای بیرونی بدن مرا برای خدمت به خودت قوی کن و اعضای درونی بدن مرا برای برخورداری از عزمی راسخ ، استوار بدار (یاری کن).

پروردگارا چهره ام را به سوی تو قرار دادم و ای پروردگارا ، دستم را به سوی تو دراز کرده ام .

ای کسی که فراخی نعمت را به کمال داده است و ای بر طرف کننده ی بلا ها . بر محمد و خاندان محمد درود بفرست و برای من آنچه را که تو شایسته آن هستی انجام بده .

درس دوم

دیدار دوست

خدایا مدتی است که مسلمان شده ام ولی دوستم را ندیده ام با مادرم در این باره صحبت کردم او اجازه نمی دهد و پیر است نیازمند پرستاری و مراقبت است .

ولی ...

چه کنم ؟ آیا مرا کمک می کنی ؟ !

شبی

مادر جان صبرم تمام شده ! من مشتاق دیدار پیامبر (ص) هستم .

چگونه بر دوری تو صبر کنم ! ... نه ... نه ... من پیر هستم ... نمی توانم ! ...

ولی قبل از غروب خورشید باز خواهم گشت به تو قول می دهم !

ولی ... عیبی ندارد ... بسیار خوب . من قبل از غروب خورشید منتظرت هستم .

حتماً ... حتماً ... خیلی متشکرم ای مادر !

در راه

چگونه این نعمت را شکر کنم ؟ !

بعد از چند ساعت من در خدمت دوستم هستم !

آیا ممکن است ...؟ ای او ایس ! آیا باور می کنی ؟

او ایس به شهر پیامبر (ص) نزدیک شد. چه سعادت ! چه سعادت !

و در شهر

آقا! آقا ... خانه پیامبر (ص) کجاست ؟ کجاست ...

آنجا ، آنجا

آه ... رسیدم پایان جدایی ! ...

به در خانه زد .

ببخشید، دوست من! می خواهم دوستم رسول خدا(ص) را دیدار کنم .

خوش آمدید .

نه ... نه ... کجاست ... کجاست؟

او به جایی نزدیک سفر کرده است ،

انشاءالله بعد از مدت کمی برمی گردد .

این مسافت دور را برای دیدار دوستم پیمودم .

مادرم؟ !

با ناراحتی بر روی زمین نشست ... به آسمان نگاه کرد به دنبال جای خورشید

می گشت ...

وفای به عهد؟ !

اویس با ناراحتی از جایش بر خاست و به یارپیامبر گفت: بیشتر از این نمی توانم! مادرم منتظرم است .

...سلامم را به دوستم برسان و شهر را ترک کرد .

پیامبر (ص) از سفرش بازگشت ...

به راستی که من نفس خدای رحمان را از جانب یمن می یابم ! بوی بهشت از سمت "قرن" پخش می شود !

و بعد از سالها ... اویس در حالی که از محبوب محبوبش دفاع می کرد در جنگ صفین جهاد کرد پس شهید بر روی زمین افتاد. شهادت بر تو

گوارا باد ای اویس .

درس سوم

دانش آموز نمونه

ارزان است ... ارزان است ! ...

لباس های زیبا ... کفش های شیک ... ! همه چیز ارزان است ... بشتابید... بشتابید .

این بسیار زیباست ... بهای (قیمت) آن گران است !

ای پسرم انتخاب کن . به بها (قیمت) فکر نکن .

مادر ! چرا این دانش آموز مشغول روزنامه فروشی است؟

آیا درس ندارد؟ !

بله ولی اینان از خواندن درسها فرار می کنند. آنان تنبلی می کنند ... حتماً ... هیچ شکی نیست .

ولی تو را چه می شود که درنگ می کنی(می اندیشی) ... ؟ !

خورشید سوزان است ... فردا جشن است .

مادر! جشنی در مدرسه بر گزار می شود .

چیز زیبایی است ! به چه مناسبتی؟

برای تعیین دانش آموز نمونه .

او کیست؟

نمی دانم ... حتماً آن پسر . نمی دانم . نمی دانم .

به هر حال ... آیا با هم می رویم ای مادر؟

ای پسرکم! تو می دانی که فردا وقت تحویل قالیچه به صاحبش است. نمی توانم، متأسفم .

عیبی ندارد .

قبل از طلوع صبح بیدار شد و وضو گرفت و بعد از نماز ، خودش را برای رفتن آماده کرد ... پس به تنهایی رفت .

در مدرسه :

خوش آمدید ... خوش آمدید ... بفرمایید ... بفرمایید ...

خیلی متشکرم

و بعد از چند دقیقه مراسم شروع شد و بعد از اجرای نمایشنامه ای و سرودی ...

ما اینجا برای بزرگداشت دانش آموزی نمونه جمع شده ایم ... او برای همه الگوست ... در اخلاق ... در درس ... و کار. این وی است "سعید . "

خدایا ! چه می بینم ؟ او همان فروشنده است .

پسرکم ... پسرکم ... اشتباه کرده ام ... نه ... نه او موقّق است .

در حقیقت ما تنبلی و سستی می کنیم .

سعید جلو آمد و مدیر به گرمی از او استقبال کرد و بعد از دست دادن با او مدال تلاش و فعالیت را به گردن او آویخت و جایزه ای به او

بخشید .

درس چهارم

عبرت

ای مردم کاروان اعلاحضرت قارون بزرگ در راه است. دور شوید. دور شوید .

خدایا ما را از شرّ این طاغوت خلاص کن .

به راستی او بدترین آفریده است .

نگاه کن ... قارون با شکوه خارج شد .

ای کاش ثروت قارون از آن ما بود ! ...

برادر من !فایده ثروتی که پشت آن لعنت مردم است چیست؟ او نسبت به نعمت خدا کافر است .

برما لازم است به سوی قارون برویم .

آیا نصیحت قبول می کند؟

نه ... نه ... معلوم است ... او مرد خود بزرگ بینی است .

برما لازم است کار واجب را به جا بیاوریم ما مژده دهنده و بیم دهنده هستیم .

در قصر قارون :

چه می خواهید ؟

امر به معروف و نهی از منکر را (دستور دادن به کار نیک و باز داشتن از کار زشت)

ای قارون

ای قارون به فقیران و بیچارگان و ستمدیدگان نیکی کن .

شما مؤمن به دین موسی هستید !...

ای نگهبان !

دیناری از طلا (یک دینار طلا) به آنان پرداز ... آنان فقیرند ...

نه ... نه ... پول نمی خواهیم .

وکسانی که طلا و نقره جمع می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند آنان را به عذاب دردناکی بشارت بده .

این حرفها چیست؟

خارج شوید ... قصرم را ترک کنید ...

شما فساد کننده هستید .

به راستی که تو سزای کارت را مشاهده خواهی کرد .

چند ماه بعد :

شنیده ام که موسی (ع) قارون را به راه حق دعوت کرده است .

آری ... ولی ... او به دین پیامبران کافر است .

فرار ... فرار ...

این عاقبت تکذیب کنندگان است .

چه اتفاقی افتاده است؟

خدا بر قارون عذاب نازل کرده ... عذاب ...

کمک ... کمک !

اموالم را به زودی انفاق خواهم کرد ...

به زودی به فقیران کمک خواهم کرد ...

هنگام گریز نیست .

و این چنین ، زمین او را بلعید و زینت و کاروان و قصرها از بین رفت و قارون عبرتی برای نسلها شد .

درس پنجم

صحنه هایی از زندگی ساده

بازار پارچه فروشان :

امام علی "سلام بر او باد" همراه خدمتگذار جوانش به سوی بازار رفت .

لباسها ... لباسها ... از بهترین انواع ...

آیا پیراهنی برای خودم و پیراهنی برای خدمتگذارم داری؟

بله ... بله ... ای امیر مؤمنان . بفرما . من در خدمت تو هستم ...

وقتی امیر مؤمنان دانست که فروشنده او را شناخته است، آنجا را ترک کرد و به دکان دیگری رفت .

جامه ای برای خودم و جامه ای برای خدمتگزارم می خواهم .

بفرما ... بفرما ... من در خدمت تو هستم؟

امام پیراهنی به سه درهم و پیراهنی ارزان تر انتخاب کرد .

این از آن تو و ارزان تر از آن من .

نه ... نه ... تو به آن سزاوارتری ... تو امیر مؤمنانی ! ...

نه ... تو جوان هستی و تمایلات جوانان را داری .

بعد از مدتی امام "بر او سلام باد" برای بر پا کردن نماز جمعه حاضر شد .

در هنگام خطبه :

ای پدرم! نگاه ... نگاه کن ! ... امیر مؤمنان احساس گرمای شدید می کند او خودش را با آستینش باد می زند .

نه ... نه ... ای پسر! او خودش را باد نمی زند ... بلکه پیراهنش را خشک می کند. او آن را قبل از حضورش برای نماز شسته است .

عجیب است ... ! عجیب است ... ! آیا پیراهن دیگری ندارد؟ !

تعجب نکن! داستانی را بعد از مغرب برایت توضیح خواهم داد .

بعد از نماز مغرب، پدر صحنه پیش آمده را برایش ترسیم کرد .

در روزی از روزها :

یکی از یاران : رسول خدا غمگین است ... او ... چه کنیم؟

سلمان: من می دانم چه کنم؟! او از دیدار دخترش فاطمه شاد می شود. پس سلمان به خانه فاطمه (س) رفت و به او خبر داد .

در راه :

وقتی سلمان لباسهای فاطمه (س) را دید، شروع به گریه کرد ...

چه اندوهی! دختران سزار و خسرو در پارچه های ابریشم و حریرند و لباس دختر محمد این چنین است .

بعد از چند دقیقه نزد پیامبر(ص)

فاطمه(س): ای رسول خدا سلمان از لباسهایم تعجب کرد ...

رسول خدا(ص): ای سلمان! به راستی که دخترم در "گروه پیشتازان" است .

درس ششم

تجربه

مادر: خدای من! ... دخترم! چه کنم؟

او به شدت مریض است ... به کجا مراجعه کنم؟

خواهر_ هیچ فایده های ندارد ... هیچ فایده ای ندارد ...

ای خواهرم! بی تابی نکن نه ...

چرا ، نمی توانم . دختر عزیزم بیمار است .

این بیماری در این شهر شیوع دارد ... هیچ چاره ای نیست ...

در شهر :

مصیبتی بزرگ! چرا پزشکان نمی توانند این بیماران را معالجه کنند؟

تعداد بیماران بسیار است ... و بیمارستان مناسبی در شهر نیست .

مجلس مشورتی :

ای وزیر ! اخبار چه داری؟

اخبار تأسف بار ... مردم در مصیبت بزرگی افتاده اند. بیماری ها شایع شده است .

چرا راهی برای حلّ این بیماری جست و جو نمی کنید؟

دانشمندان کشور را برای جست و جو پیرامون این امر دعوت می کنیم.(می خواهیم)

خوب است ، خوب است .

آفرین! دانشمند مشهوری در شهر ری وجود دارد. او پزشک ماهری است .

منظور تو محمد بن زکریای رازی کاشف الکلال است؟ !

خوب است، خوب است! او را با شکوه و احترام دعوت کنید.(بخواهید)

نزد رازی :

ای دانشمند شکوهمند! شهر ما در مشکل بزرگی قرار دارد ... بیماریها شایع است و بیمارستان مناسبی نداریم .

چرا اقدام به ساختن بیمارستان نمی کنید؟

مشکل ما به دست آوردن جای مناسبی برای بیمارستان است .

اختلاف بسیاری میان پزشکان در مورد تعیین جای مناسب وجود دارد .

بسیار خوب ، بسیار خوب من در مورد این امر فکر می کنم .

تا کی؟

تا آخر هفته !

در خانه :

خدایا در قلبم نور و فهم و علم قرار بده .

خدایا! فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو یاری می جوییم .

وبعد از چند روز ، هان ... یافتم ...

گوسفندی را ذبح کنید وگوشتش را به پنج قسمت تقسیم کنید .

وبا این قسمت ها چه کار کنیم؟

شما هر قسمتی را در ناحیه ای از شهر آویزان کنید و من به زودی نتیجه را به شما خبر خواهم داد .

وبعد از چند روز رازی بهترین مکان را برای ساختن بیمارستان تعیین کرد .

در مجلس مشورتی :

ای دانشمند با شکوه! ما را از راز آویزان کردن گوشت خبر دار کن .

هر روز به نواحی شهر می رفتم و تغییرات پیش آمده را برای تگه های گوشت مشاهده می کردم و به این نتیجه رسیدم که هر ناحیه ای که

گوشت در آن دیرتر فاسد شود بهترین جا برای ساختن بیمارستان است .

خدای یکتا ، خدای یکتا ...

نه ... نه ... هبل ... هبل ...

خدای یکتا ، خدای یکتا ...

او را بزن ... او را به شدت بزن !

خدای یکتا ، خدای یکتا

در شبی :

اوضاع خطرناک است ... مسلمانان در عذابند .

کافران سمیه را بعد از شکنجه کردن کشتند .

وهمسرش یاسر را نیز همچنین .

وبلال زیر شدیدترین شکنجه است. ... وعمار ...

ما به جای امنی برای نشر اسلام نیازمندیم .

ای رسول خدا! دنبال راهی برای حلّ این مشکل بگرد .

پروردگارا ، ما به آنچه از خیر بر ما نازل می کنی نیازمندیم .

پس خداوند به مردان و زنان مسلمان دستور داد هجرت کنند .

همانا زمین من وسیع است پس تنها مرا بپرستید .

در حبشه حکمران دادگر و یکتا پرستی وجود دارد .

رئیسان قریش: شما ساکتید! ... این عجیب است !

کسانی که به حبشه مهاجرت کرده اند برایمان مشکلات خواهند آفرید .

قسم به لات و عزّی هر کسی را که مهاجرت کرده است به زودی بر خواهیم گردانید و او را شکنجه می کنیم .

فرستاده ای را همراه هدیه هایی به سوی حاکم حبشه می فرستیم و از آنان می خواهیم کسانی را که به آنجا رفته اند به ما تحویل دهند .

خوب است ... خوب است ... به طمع انداختن ، عادت ماست .

نزد حاکم حبشه :

آقای من! عده ای از جوانان ما از دینشان خارج شده اند .

و آنچه را از تو می خواهیم این است که آنان را به ما تحویل دهی .

مهاجران نزد حاکم هستند .

سلام بر شما .

خوش آمدید .

نگاه کنید ... اینان برای حاکم سجده نمی کنند ... اهانت ...

دین ما به ما اجازه نمی دهد که جز در برابر خدایی که ما را آفریده است، سجده کنیم .

دین شما چیست؟

خدا پیامبری را به سوی ما فرستاد که ما را به راستگویی و ادای امانت و وفای به عهد فرمان می دهد و ما را از ارتکاب گناهان منع می کند و ما را به برپا داشتن نماز و ادای زکات فرمان می دهد .
قسم به پروردگارم، این دین یکتا پرستان است ...
ای رسول قریش! برگرد! کسانی که وارد سر زمین من شده اند در امنیت و آسایش هستند .

درس هشتم

توبه روباه

روزی روباه در جامه نصیحتگران ظاهر شد .
در حالی که در زمین نصیحت می کرد راه می رفت و به حيله گران دشنام می داد .
و می گفت خدا را شکر خدای جهانیان .
ای بندگان خدا توبه کنید زیرا او پناهگاه توبه کنندگان است .
و خروس را دعوت کنید (بخواهید) تا برای نماز صبح در میان ما اذان بگوید .
پس به سوی خروس رفتند و او گفت :
به روباه از جانب من ابلاغ کنید . از جانب نیاکان درستکارم .
از تاجداران از کسانی که وارد شکم لعنتی شده اند .
آنان گفته اند و بهترین سخن، سخن دانایان است .
خطا کار است کسی که روزی گمان کند که روباه دین دارد .
احمد شوقی (با تصرّف)

درس نهم

حُسن عاقبت

سعید: الله اکبر

امام: الله اکبر ! چرا "الله اکبر" می گویی ای سعید؟

سعید : این شهر کوفه از دور نمایان است .

حر: هان این منم حرّ ریاحی !

امام: آیا علیه مایی یا با ماهستی؟

سعید: چگونه در رکاب ستمگران راه می روی؟ چگونه نور حق و راه آشکار را نمی بینی؟

امام: همه شما می دانید که من خواهان اصلاح امتی هستم که طاغوت آن را فاسد کرده و تجاوز کار بر آن حکومت کرده است .

حر: ما تشنه ایم ای فرزند دختر مصطفی !

امام: آب را به صورت مساوی بر ما و بر آنان تقسیم کنید و فردا پیروزی (گشایش) می آید .

امام: الآن وقت نماز فرا رسید . آیا همراه مردانت نماز می خوانی؟

حر: البته همه ما پشت سر تو نماز می خوانیم ای نوه دختری پیامبر .

ای حسین یا بیعت می کنی یا تسلیم می شوی .

امام(ع): آیا شما نامه هایی برایم نفرستادید و از ستمگریها فریاد نزدیدی؟ !

بریر: لعنت خدا بر هر که خاندان پیامبر را ترسانده است .

امام(ع): پروردگارا شاهد باش : ... ما را خوار کردند! ما را تکذیب کردند !

به تو توکل کرده ایم، پروردگارا شاهد باش به ظلم کردند !

وقتی حر سخن امام(ع) راشنید به طرف قوم روی آورد .

حر: آیا تو با این مرد می جنگی؟

ابن سعد: بله ... جنگ، به زودی انداختن سرها را در آن خواهی دید .

حر به امام نزدیک می شود در حالی که می لرزد .

ای حر چرا می لرزی؟! تو از شجاع ترین مردم کوفه هستی !

حر: من خودم را میان آتش و بهشت دیدم .

سپس حر با پشیمانی به سوی امام(ع) آمد :

ای خدای من، به راستی که من فرزندان پیامبر را ترساندم .

پس من از تو آمرزش می خواهم و معذرت می خواهم .

او نوه پیامبر است. او مانند علی است .

آیا ای خدای من برایم توبه ای می بینی ؟ !

امام(ع) صدای او را شنید و گفت :

به خدا قسم که جوان آزرده ی ما حر آزاده برگشت .

درس دهم

...در آن برای مردم شفا هست !

خدا قرآن را برای خوشبختی بشر نازل کرد .

و در قرآن آنچه سلامت روح او و جسم او را ضمانت کند وجود دارد .

امت اسلامی جز با ملتّی سالم و دور از بیماریهای فکری و روانی و جسمی پیشرفت نمی کند .

و قرآن راه روشنی برای خوشبختی انسان و عقیده ای برای زندگی است .

در بعضی آیه هایش، قرآن مردم را به استفاده از چیزهای پاک و خوشمزه ای تشویق می کند که سلامتی بدن را تضمین می کند و سبب فعالیت

امت و پیشرفت آن می شود .

و باغهایی از انواع انگور

انگور از غنی ترین (سرشارترین) عناصر موادّ قندی است و ماده اصلی برای ایجاد نیرو در بدن است .

قسم به انجیر

ارزش غذایی این میوه خیلی بالاست و در آن موادّ مختلفی وجود دارد مانند موادّ معدنی از جمله فسفر و آهن و کلسیم .

در آن دو، میوه و انار هست .

انار سرشار از عنصر آهن است . و برای پیدایش گلبولهای قرمز ضروری است .

خرمای چیده شده

آن یکی از شاه میوه های سه گانه است: انگور و انجیر و خرما

خرما همراه کاسه ای شیر غذایی کامل است .

درخت مبارک زیتون

هر چه در درخت زیتون هست، - از برگ و میوه و روغن- به مردم سود می رساند .

و پیاز آن

پزشکان پیاز را در معالجه بعضی بیماری ها به کار می برند و آن برای ضد عفونی کردن دهان از میکروبها مفید است .

شیر خالص

شیر غذای کاملی است و دانشمندان تغذیه آن را بهترین مواد غذایی به شمار می آورند .

...وعدس آن ...

آن غذایی آسان هضم و سرشار از پروتئین است .

...وسیر آن ...

پزشکان چهل فایده پزشکی برای سیر ذکر کرده اند .

...در آن برای مردم شفا وجود دارد .

در عسل هفتاد ماده مفید وجود دارد و آن نابود کننده میکروبهاست .

...گوشت تازه

ماهی از غذاهای مفید برای بیماریهای قلب است .

و در آن عنصر فسفر وجود دارد و در آن سودهایی برای مردم هست.